

چشمان گوهرین گریزان را
در صق خیس خورچینت پنگر
پاس تلاش بیهدهی ریزه ماهیان
که معبر طبیعی خود را
گم کرده اند

نک صدف را مشکن^۲

اینجاست که شاعر به عنوان سازنده شعری برخاسته از «عاطفه دریایی» از همه این عناصر بهره می‌گیرد، یا بهره می‌برد تا شعر خود را شکل دهد.

هاین داد وستد بپچیده هنری مشکل آگاهانه ندارد، بلکه در بخش (ناخودآگاه) شاعر حضور دارد، شاعر برای بیان احساس خود و در شکل دادن به این بیان احساس، از آن سود می‌برد، مثلاً چنانکه هرگاه بخواهد، انتظار چشم به راهی را بیان کند، ببینید چگونه عناصر دریایی و دریا و رابطه با دریا، در ذهن او حضور می‌یابند و چگونه لحن‌ها خاص چشم به راهی و دل نگرانی آن را با این عناصر شکل می‌بخشد:

بوسال

انتظار پا به پا می‌کنده^۳

گویا فردی در ساحل ایستاده و قدم می‌زند، مشوش است، دله‌ر^۴ انتظاری را در خویش دارد، و در ذهنش:

رایق خالی

تایق‌رانان به دیال صدف نامعلومی

به اعماق دریای تاریکی فرو شده‌اند^۵

در اینجا شاعر از عناصر و عوامل و ابزار در ارتباط مستقیم با دریا سود می‌برد تا چشم به راهی انسان را بیان کند، بی‌آنکه منظورش از ساحل، دریا، قایق و قایقران دقیقاً همه این پدیده‌ها باشد. بلکه ذهن او انباشته از عناصر دریایی است که مثلاً انتظار کشیدن را با این عناصر درهم می‌آمیزد.

از جمله عناصر مهم دیگر در کناره دریا وجود درختان بومی به خصوص درخت نخل در جنوب است. این چتر سبز، شبیه شده به اسان که از ویژگی‌های محیط اقیانوس جنوب است، باعث می‌شود در کناره دریا شاعر ناخواسته به شناسنامه کار خود مهر بزرگی آن را بزند: زیر درخت کهنه نخل^۶

دختر بوسال سبب‌ها را می‌شمرد

گاه شاعر اقتدر ملموس و مستقیم با دریا و عناصر دریایی برخورد دارد که بسیار صریح، احساس خود را بیان می‌کند، اندوه و غصه خود را با دریا تقسیم می‌کند، دریا در روی اوست و دوست همیشگی او، از اندوهی که بر دریا می‌رود، به اندیشه خود او هم نفوذ می‌کند و متأثر می‌شود:

مردیه نمک

بوزخم دریا^۷

دریا در

شعر شاعران جنوب

از: الهه کسمانی

هنرمندی که در کنار دریا زندگی می‌کند، متأثر از جوش و خروش دریاست، هر شد آمد موج و هر حرکت کف و هر بازی خیزاب و هر نسیمی که از آن می‌وزد یا طوفانی که در آن چهره سهمگین خود را به نمایش می‌گذارد، گویی پاره‌ای از آن همه در روح و جان شاعر حضور می‌یابد و شاعر را وا می‌دارد که کنش‌های عاطفی خود را یا آن بیامیزد، حضور دریا در شعر شاعران کنار ساحل آبی رنگ خلیج فارس، همان حضور دریا در زندگی عادی ایشان است، ولی حضوری که از صافی احساس شاعر گذر داده شده است، شاعران کناره ساحل یا دریا متولد می‌شوند، یا آن زندگی می‌کنند و یا آن می‌میرند: «زمانی که آلودگی صوتی کمتر بود، همیشه صدای آن را می‌شنیدیم، آن زمانها، آهنگ صدای امواج زیر صدای ترنم لالایی مادر بود و بیاد آن را تا با دیگرها همیشه به آن می‌رساند»^۱

از طرفی حضور دریا در زندگی افراد حاشیه دریا، حضور اسطوره‌ای با افراد و شخصیت‌های اسطوره‌ای و گاه مقدس است.

شما حضور دهنه دریا «هری دریایی» «سپاه عجیب» «پا پا دریا» را در کدام قسمت از کشور ایفقر زنده احساس می‌کنید، کاراکترهای اسطوره‌ای، در اسطوره‌های دریا که از دریا می‌آیند و به دریا نیز می‌روند. حضور دریا به عنوان یک وسیله معیشتی از روزگاران گذشته تابه حال و ارتباط تنگاتنگ کودکان و بزرگسالان با آن، تنها به خود آن نغم نمی‌شود؛ عناصر و عوامل غیر طبیعی هم که با دریا در ارتباط هستند در جان شعر شاعران دخالت دارند چون: «قایم» «بادبان» «پارو» «صدیقه» «تور ماهیگیری» و عناصر جنینی دریا مثل: «ساحل» «صفر دریایی» «ملولانه» «زیسته» «کار و خلق و غری آنان» «مروارید» «مرجان» اشیا، بی‌جان شخصیت می‌یابند و گویا شاعر هنگامی که از یکی از این اشیا صحبت می‌کند از روح زنده‌ای حرف می‌زند یا موجودات و جانوران دریایی چون انسان با احساس هستند و عاطفه دارند:

ای پر نفس مسافر ژرفاها

پاره مکن لبان صدف را

آیا گردن می‌شکنند

و به یاد نمی‌آرد خط ویرن نشانی را

از کوچه تا به ساحل؟

و به باد می‌سیارند

معاشقه با دریا، معامله با خون و کف و غروب را^۴

و باز همچنان در دنیای زندگی شاعر جنوبی عناصر تشکیل دهنده شعر او مشتق از دریاست حتی دلتنگی‌های کوچک و بزرگ این کودک پرورش یافته و کنار ساحل با آن «پاره فرهنگ» مخصوص به خود. و بنابراین فرار گرفتن در طیف هنری آن سامعه و پاره فرهنگ که گیرنده‌های حس‌اش بخشی از احساس محیط را می‌گیرد، لاجرم به محیط هم پس می‌دهد.

..... هنوز «مشتاهای پاره

ماهی خیال را از ماه برشته پر می‌سازند

«مُشتاه» یا پرچین توری که در ساحل دریا می‌کارند تا در جزر و مد دریا، ماهی صید آن شود حال که مشتاه پاره شده است، جز ماهی خیال که از ماه برشته «ماه کباب شده» در آفتاب داغ جنوب (تأثیر هوا در عاطفه) چه چیزی در آن به نور می‌افتد؟!

در کنار دلتنگی‌ها که با دریا قسمت می‌شود، حتی مریه‌ها نیز با دریا قسمت شدنی است؛ مثلاً مریه‌های دوشنبه.

این شعر که پارهای از شعرهای مریه‌هایی است که شاعر برای هنرمند حشه‌هراش، دوستک مخفف - دوست محمد - یکی از استادان موسیقی محلی و بزمی بندر سرزده است، ذهن تأثیر یافته از دریا و عوامل دنیای او می‌بینیم:

دریا

اکنون

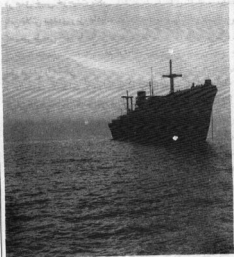
سرهاده برت‌های گم جفتی

در این شعر باید به این نکته توجه کرد که به دریا شخصیت داده شده است زیرا که در غم از دست دادن هنرمند، گویی سیرا از برنت جفتی که اسباب موسیقی بومی است نهاده و غمگین است، و شاید چون هنرود ادوات موسیقی بندری، آنالیز علمی نشده و موسیقی آن تجریب و خودجوش است، نت‌هایش کشف نشده، گویا در دنیای مدرن و علمی شده موسیقی امروز این ساحل، نت‌هایش را گم کرده است، از این رو هنرمند و هنرمند با شاعر، دریا هم در غم مرگی هنرمند آن دریا، سر در گریبان ماتم زده است، پس می‌تواند گریه تارخشی در آن فزوان بزند:

گریهٔ اعصار دور

فواره می‌زنند...^۸

متگامی که شجره‌هایی از شاعران جنوب را مرور می‌کنی، گناه احساس می‌شود، شاعر گزارشی تصویری از دنیای ارائه می‌دهد؛^۹ من نور را



کفیم هنرمند غرقه در عناصر محیطی خویش است، از کودکی تا بزرگسالی، عناصر و عوامل محیطی در ساخت روح، عاطفه و احساس او مشغول به کار است، از این رو سامان یک هنر را به نوعی می‌توانیم پارهای از آن مجموعه نام برده بدانیم. آنچه که درست‌تر محیط اقلیمی وجود دارد، در جان و روح هنرمند حلول می‌کند:

کودکی که نمک دریا را برمی‌چیند

روایای پدران پیر را بر ملا می‌کند^۵

کودکان کسانی نیستند، جز بزرگترهایی که کوچک شده‌اند، که در اینجا شاعر حمل آنان را نوعی بازتاب عاطفهٔ پدران قلمداد می‌کند، روایای پدرازی که با دریا سرورکار دارند و این روایا چیزی نمی‌تواند باشد جز چیزهایی چون نان و نمک، اما کودکان در دنیای سیر می‌کنند که سرشار از شادی و پاکی و شور و نشاط است و کودکانی که در دامان محیط ساحلی خود زندگی می‌کنند از دریا تغذیه می‌کنند و اکثراً هر عملشان بازتاب دریاست به نقاشی‌های کودکان ساحل نشین نگاه کنید، دریا، پرتره دریایی، ماهی، آب و... همیشه حضور دارند، حتی حضوری آبی رنگ یعنی به رنگ دریا:

لی‌های پر از عروسک

بربستر پر زخم

تورهای پاره را به اشک‌ها می‌بخشد^۶

«لی» وسیلهٔ صید ماهی است، اما در دنیای کودکان و در اینجا ماهی چیزی نیست جز عروسک‌ها... «او که جوانی خود را اکنون پهلو دریده است

زیرا که گاهواری خمگینم
با لالای ظلمت، با لالای خم
زین سو به سوی دیگر می رفت
زیرا
پروانه های من همه خمگین بودند

و نور

تنها طلوع نقره ای گریه بود
و نخل های پریشانمان
در انتظار رقص پری های آب
دیوانه وار می گریه کردند
در امتداد جلوه ی گلپای کاغذی
در امتداد مرگ تمام شکوفه ها
در ابتدای حادثه، تهمت
در انتهای توفان دریا

نام تو چون دروغ، آغاز آشنایی با زندگی است...^۹

و برای گزارشهایش که حس می کند از نشانه های دریا استفاده می کند. به عنوان مثال: شاعری که می خواهد از عصر جنون زده بگوید، از دریا استفاده می طلبد تا حرف خود را بهتر بیان کرده باشد.

هر غروب «پبری» لیلای طوفان را

هدیه می کند به عاشقان چاک گریبان^{۱۰}

در غروب دریا «پبری» زستی که زبان جنوب - بندری - دریسی می کنند، نشانه و سسبل، زیست زیبایی، طوفانی لیلانی که لیلای معمولی نیست، بلکه معشوق است، معشوقه ای که از طوفان برای عاشقانش که گریبان چاک کرده اند ارمغان می آورد.

«عظمت زندگی و هنری شاعر، در دریا تجسم می یابد.»

در اکثر تصاویر شعر جنوب می توان رد مرطوب دریا را حس کرد، در جای جای بند بند، واژه واژه و حرف به حرف آن همه جا رطوبت، نم و غمیمن حس می شود، حتی سنگ فرست، هم به مدد آب تازه است و گویا بر آن آب پاشیده اند، این جزو دای دریا بر روح شاعر است:

دور ایستاده ای و من روحم را چون پیرامن

از پنجره قطار برایت تکان می دمم

دور از همه سنگها و صورتها

با کوبه های پر از ماه

از میان رخسار دریایت می گذریم

مدهوش

با سایه دریا برهوشم



قطاری که من مسافر آنم

گنفر از چهره تو

کوبه های پر مامش را

به جلگه های دریا می ریزد...^{۱۱}

ببیند چگونه نگاه و دست و دل شاعر متأثر و وام گرفته و در آمیخته با دریاست و متوجه شدیم که عناصر طبیعی بخصوص عناصری که نقش حیاتی در موجودیت جامعه هنرمند و در اینجا شاعر، دارند، چگونه اند و چقدر ژرف و عمیق اند. این نقش گاهی پیچیده است و در ذهنیات شاعر، یعنی در کار کردهای پیچیده روحی و عاطفی او وجود دارد و حتی گاه مخاطبش دریاست و همگام به توصیف آن نیز می نشیند، تا از این توصیف خود - جامعه خود را بیان کند.

... لحظاتی خود را از خود شعری جدا ساختم و اعتراف می کنم که به چیزهایی در شعرها می رسیدم که تا به حال نرسیده بودم، حالا که خودم را موظف ساختم بر طرف و به عنوان خواننده به شعر به دقت نگاه کنم، چه چیزهای جالبی یافتم و حالا بهتر می دانم که نقش دریا در شعر ما شاعران جنوب چقدر عمیق است.^{۱۲}

این شاعر حتی برای وصف (زن) از دریا مدد می جوید و در توجیه آن می گوید: .. هیچ واژه ای گویاتر از دریا نداشتم... شاید برای جوش و خروش آن، شاید که دریا نیمه دیگر و کمال دهنده خشکی است یا بخشی از طبیعت با اصلاً به دلیل وجود موجوداتی که در دانشش پرورش می یابند و سازنده زندگی وسیعی از انسانهاست.^{۱۳}

با توجه به خطوط گذشته یادآوری موضوعی در مورد شعر امروز

لازم است: امروزه دیگر عناصری مثل دریا، کوه، جنگل، مرداب... در شعر موضوعی کلی نیست، یعنی شاعر دیگر خودش را ملزم به این نمی‌کند که مثلاً قصیده‌ای یا غزلی یا حتی شعر سپید در مورد دریا و کوه بسراید. اما همانطور که عنوان شد از آن جایی که هر شاعر از عناصر موجود در طبیعت زندگی‌اش تأثیر می‌پذیرد به میزان کشف آواز جهان و به میزان زندگی شاعرانه‌اش با هر یک از این پدیده‌ها در شعرش، هر یک از این عناصر نمود پیدا می‌کند.

«... درست است که من در مورد دریا به معنی خاص شعر نمی‌نویسم، اما دریا در همه شعرها هم حضور دارد، چون بخشی از زندگی همه ما جنوبی‌هاست، منظور از زندگی فقط نان و معاش نیست، اینجا همه چیز به دریا ختم می‌شود و گذشتگان ما با «ام الداس» و «پریان زیسته‌اند و ما نیز هنوز بر سر سفره آنان می‌نشینیم، اینجا اگر شاعری شعری یا مضمون مرثیه داشته باشد، دریا بخشی از این مرثیه است. یا اگر به تفریحی شبانه می‌رود سحر و جادوی زیبایی دریا در شعرها و بی‌اثر نخواهد بود.»^{۱۳} اما همان گونه که از آغاز گفتیم، امروز دریا موضوعی برای سرودن نیست، بلکه موضوع سرایش شاعر معاصرو همان انسان است اما انسانی که گوشه‌ای از زندگی او را دریا تشکیل داده است.

حادثه دریا:

ظلمات غمی بندر را

یک قابی از کناره جدا می‌شود

تا خواب ماهیان را

در باغ ازغوان مرجان‌ها

برهم زند...^{۱۴}

تنهایی دریا:

انسان، همیشه تنهاست

این راز را شقایق سرخی

وقتی بر آبهای پریشان خم شد

در گوش موج‌های خرامان گشت...^{۱۵}

کودکان و دریا:

ازمن بخور من کند، از خوابها و خاطرهمایم

از آبهای خوابم

از کودکی و از جوانی خوابم آلودم...^{۱۶}

آبزار دریا:

قایق خالی

قایقرانان به دنبال صدق نامعلوم

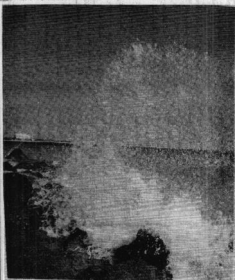
به اعماق دریای تاریکی، خرد شده‌اند...^{۱۷}

رفتار و کردار دریا:

پرنده‌ای که از آفاق آب برمی‌گردد

پس از طرف آب دارد و پس

در موج هر طنین دل‌اشنیاف دایره‌ای کوچک دارد



که بشکند به ساحل گوش

دلنگی‌ها و غصه‌های دریا:

ای بیکرانه دریا

این خسته با مسافر تو

دریای این حصار تاور، از تاب رفته است...^{۱۸}

۱- عثمان خسروی، یکی از شاعران جوان استان هرمزگان، ساکن بندرعباس.

۲- کتاب در گلستان خا، مجموعه شعر عبدالرسول حامدی، چاپ اول ۱۳۵۲، آشنا شعر غومی دیگر.

۳- موسی بندری، از شاعران استان هرمزگان، ساکن بندرعباس.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان شاعر.

۷- شاعر احمد فریدمنگ از کتاب مجموعه شعر «راز عشق چراغی» بهروز چاپ اول ۷۲، مصطفوی شیراز.

۸- همان شاعر (موسی بندری).

۹- شاعر علی بابا چاهی، گزیده اشعار - چاپ دوم ۷۲ - دُرسا.

۱۰- موسی بندری (شاعر).

۱۱- شاعر: سعید ارمان، از شاعران استان هرمزگان، ساکن بندرعباس.

۱۲- موسی بندری

۱۳- سعید ارمان، از شاعران استان هرمزگان، ساکن بندرعباس.

۱۴- کتاب وصف گل سوری، شاعر منوچهر آتش.

۱۵- کتاب دلنگی دریایی، شاعر: علی بابا چاهی.

۱۶- وصف گل سوری.

۱۷- شاعر: موسی بندری

۱۸- کتاب گندم و گیلان، شاعر: منوچهر آتش.

۱۹- کتاب: فصل خاکستر شاعر، مجله تنبلی، زاده.